

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اطلاق مشتق بر خدا

امام (رضوان الله تعالى عليه) در این صفات مشتقه‌ای که بر خداوند تبارک و تعالی اطلاق می‌شود، آن اشکالی که دیروز بیان کردیم از یک راه دیگری جواب دادند که به نظر می‌رسد بسیار کلام متین و متقنی است.

اشکال این بود که در این مشتقات متعارفه مبدأ زائد بر ذات است، در حالی که همین مشتقی که مثل عالم ما بر زید اطلاق می‌کنیم، همین مشتق بر خداوند هم اطلاق می‌شود، در حالی که علم عین ذات خداست و زائد بر ذات خداوند نیست. اینجا دو تا مطلب خیلی مهم دارند، یک مطلب این است که فرموده اند اصلاً این اشکال ارتباطی به بحث ندارد. بحث ما در باب مشتق در مفهوم مشتق است و مسئله‌ی مغایرت مبدأ با ذات یا عینیت مبدأ با ذات این مربوط به عالم مصداق است و ربطی به عالم مفهوم ندارد.

توضیح مسئله این است که ما یک وقتی است که می‌گوییم مشتق از نظر مفهومی یک مفهومی دارد که مفهومی دلالت دارد بر زیاده المبدأ علی الذات. از نظر مفهومی عالم دلالت دارد بر زیاده العلم علی الذات. اگر مشتق از نظر مفهومی این چنین باشد، آن وقت این اشکال در مورد صفات خداوند مطرح می‌شود که در آنجا باید عالم را یک معنای دیگری برایش مطرح کنیم.

در حالی که مشتق مخصوصاً روی نظریه‌ی کسانی که قائل به بساطت هستند مثل خود مرحوم آخوند و مشهور، اگر ما گفتیم مشتق یک مفهوم بسیط دارد، اینجا اصلاً این اشکال جریان ندارد. کجای عالم از نظر مفهومی دلالت دارد بر زیاده العلم علی الذات.

حتی روی نظر قائلین به ترکیب، آنهایی هم که قائل به ترکیب هستند می‌گویند مشتق مرکب است از ذات به علاوه‌ی مبدأ، حالا این ذات و مبدأ، کجای مشتق دلالت دارد بر اینکه این مبدأ عارض و زائد بر ذات است؛ که البته این توضیحات در فرمایش امام (رضوان الله تعالى عليه) نیست. اینها را ما اضافه می‌کنیم.

بالاخره مشتق آنچه که محل نزاع است، مفهوم مشتق است و ما چه در مفهوم مشتق قائل شویم به اینکه مشتق یک مفهوم بسیطی دارد یا مرکب، مشتق از نظر مفهومی دلالت ندارد بر اینکه مبدأ زائد بر ذات است و همینجا مشکل حل می‌شود.

ما اگر در زید عالم گفتیم عالم از نظر مفهومی دلالت دارد بر اینکه علم عارض بر زید است و زائد بر زید است، آن وقت می‌گفتیم مثل صاحب فصول عالم در مورد خداوند یک معنای دیگری باید داشته باشد.

در حالی که عالم از نظر مفهومی دلالت دارد فقط بر معنوی، عالم یعنی دانا، حتی دلالت بر این هم ندارد که ذات ثبت له العلم، قبلاً هم گفتیم باز این مشکل بساطت که بحث مفصلی هم بود، این را هم با همان بیان امام حل کردیم که ایشان فرمود بحث در

عالم دلالت است. از نظر دلالت عالم به منزله‌ی دو تا دال نیست، بگوییم عالم دو تا دال است یک دال دلالت بر ذات دارد یک دال دیگرش دلالت بر مبدء دارد.

عالم یک معنای بسیطی دارد از نظر دلالت، عالم دلالت دارد بر آن معنوی بما هو معنوی، نه معنوی بما اینکه مبدء عارض بر او شده باشد.

پس مشتق، وقتی از نظر مفهومی بررسی می‌کنیم هیچ جای مفهوم مشتق مبدء وجود ندارد. تا چه رسد به اینکه بگوییم مشتق دلالت دارد بر اینکه مبدء عارض بر و زائد بر ذات است و این را هم ما اضافه کردیم ولو اینکه در کلمات ایشان نیست، به نظر ما حتی اگر کسی بیايد مشتق را مرکب هم بداند و بگوید مشتق به منزله‌ی دو تا دال است یکی ذات و یکی مبدء اما مع ذلک باز دلالت بر این ندارد که این مبدء زائد بر ذات است.

فوقش این است که بنا بر ترکیب می‌گوییم عالم به منزله‌ی ذات به علاوه‌ی مبدء است، اما اینکه مبدء زائد بر ذات باشد عارض بر ذات باشد، چنین چیزی در مفهوم مرکب وجود ندارد.

بله مسئله‌ی زیادت و عینیت مربوط به مصداق مربوط و عالم خارج است. در عالم خارج در ممکنات علم زائد بر ذات آنهاست اما در واجب تعالی علم عین ذات است.

فعلا می‌خواهیم بگوییم که وقتی می‌گوییم زید عالم با الله تبارک و تعالی عالم، عالم در هر دو یک معنا دارد و این یک، در هیچ کدام از نظر مفهومی دلالت ندارد بر اینکه علم زائد بر ذات است، حتی در ممکنات، در ممکنات وقتی می‌گوییم زید عالم، شما از کلمه‌ی عالم می‌فهمید که علم زائد بر ذات زید است؟ نه. کلمه‌ی عالم به فرمایش امام فقط دلالت دارد بر اون ذات، یعنی بر اون معنوی، عالم یعنی دانا.

ما اضافه کردیم که حتی روی قول کسانی که قائل به ترکیب اند باز می‌گوییم عالم یعنی ذات به علاوه‌ی مبدء اما هیچ کجایش دلالت بر این ندارد که مبدء عارض و زائد بر ذات باشد. بحث ما در باب مشتق یک بحث مفهومی است، وقتی یک بحث مفهومی شد دیگر این مسائل وجود ندارد، حالا یک تشبیهی عرض می‌کنم که مسئله روشن شود.

ما مفهوم انسان را بر این فرد اطلاق می‌کنیم، بر مرد و بر زن اطلاق می‌کنیم. در حالی که آن مرد است و این زن، آیا می‌توانیم بگوییم که مفهوم انسان که بر مرد اطلاق می‌شود، با مفهوم انسان که بر زن اطلاق می‌شود فرق دارد؟ در حالی که در عالم خارج بین مرد و زن یک فرق هائی وجود دارد. مجرد اینکه در عالم خارج بین مرد و زن یک فرقهائی هست این سبب نمی‌شود که ما بگوییم مفهوم انسان که در مرد استعمال می‌شود با مفهوم انسان که در زن استعمال می‌شود فرق دارد، بله اینها فرق مصداقی دارند. یا فرض کنید بر بچه و بالغ بر مریض و سالم، بر ایرانی و غیر ایرانی، این اختلافات برمی‌گردد به عالم مصداق و ربطی به عالم مفهوم ندارد.

ملاحظه می‌فرمایید که امام (رضوان الله تعالی علیه) چگونه این اشکال را بیان ظریف حل کردند و راه مرحوم آخوند و راهی که دیگران طی کردند به هیچ وجه در اینجا نیاز نیست.

مرحوم آخوند فرمودند که مبدء با ذات لازم نیست که فقط تغایر عینی داشته باشد تغایر مفهومی هم داشته باشد کافی است و بین مفهوم علم و ذات خدا تغایر است.

این حرفها دور از اساس اشکال است. باید همیشه یکی از علل موفقیت بزرگان در حل معماها و مشکلات این بوده که اساس اشکال را متوجه شده‌اند. اشکال این بود که ما می‌بینیم عالم در مورد زید با فرضی است که علم زائد بر زید است اما در خدا علم زائد نیست بعد نتیجه گرفته‌اند که بگوییم این دو عالم از نظر مفهومی با هم مختلف هستند. اگر اختلاف مصداقی باشد، زیادت و عینیت مربوط به عالم خارج است وقتی مربوط به عالم خارج شد ربطی به مفهوم ندارد.

مطلب دوم

مطلب دیگری که فرمودند این است که یک نکته‌ای را ما اینجا به شما تذکر بدهیم و آن این است که چون اشکال از اینجا شروع شد که علم عین ذات خداست ایشان می‌فرمایند این عینیت دو تا تفسیر برایش شده است.

یک تفسیر را معتزله آمده‌اند کرده‌اند که قائل به نیابت شدند، نیابت الصفات عن الذات که یک مطلبی است که در جای خود بحث شده است و بطلانش هم مشخص شده است.

مطلب و تفسیر دوم، تفسیری است که در حکمت متعالیه آمده، مثل ملاصدار و اینها قائل شده‌اند، گفته‌اند ما که می‌گوییم صفات خدا عین ذات خداست، معنایش این است که خدا یعنی علم، خدا یعنی قدرت و همچنین علم یعنی قدرت، علم خدا عین قدرت خداست، قدرت خدا عین علم خداست، هر دو عین ذات خداست.

عینیت را در حکمت متعالیه در جلد ششم اسفار ایشان اینطور معنا کرده‌اند، آنه تعالی عالم یعنی ذات علمه، علمه عین قدرته و این یک مطلبی است که شاید در ذهن شما بوده و این مطلب معروف هم هست.

امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که این هم حرف باطلی است، اگر ما بگوییم علمه عین قدرته، این مستلزم الحاد در صفات خداوند است، یعنی آدم نسبت به صفات خداوند در نتیجه ملحد می‌شود. چرا؟ چون وقتی گفتیم این عین او است معنای چنین چیزی برمیگردد به فقدان صفات، یعنی خداوند اصلاً صفتی ندارد به نام علم، اگر گفتیم علمش مثل قدرت است و قدرتش مثل علم است معنای این حرف این است که برمی‌گردد به فقدان صفات.

به ایشان عرض می‌کنیم که شما عینیت را چه معنا می‌کنید؟ ایشان می‌فرمایند که مراد این نیست که علم عین قدرت است، مراد از این عینیت این است که خداوند یک ذات بسیطی دارد که کل کمال در آن وجود دارد، نه اینکه هر کمالش عین کمال دیگرش باشد علمش عین قدرتش باشد. یک ذات بسیطی دارد که علم بی‌نهایت دارد، قدرت بی‌نهایت هم دارد نه اینکه علمش عین قدرتش باشد.

فرمودند این یک بحثی است که چگونه ذات خداوند با عین بساطت کل الکمال است، فرمودند این در جای خودش و در محل خودش مطرح شود. لازم بود این دو مطلب عرض شود. خصوصاً مطلب اول با توضیحی که عرض کردیم انصافاً اشکال را ریشه‌کن کردند امام و در کلمات دیگر ما چنین جوابی را با این استحکام ندیدیم. این تمام الکلام در بحث مشتق.

بحمدالله بحث مقدمات سیزده‌گانه کفایه تا اینجا تمام شد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ